سردار علی صلاحی، معاون طرح و عملیات شهید کاوه در لشکر ویژه شهدا بود که پس از شهادت وی قائم‌مقام لشکر ویژه شهدا شد. صلاحی همچنین فرمانده تیپ عمار یاسر در جبهه مقاومت سوریه است. به بهانه فرارسیدن اول خرداد، سالگرد تولد شهید محمود کاوه، با وی مصاحبه کردیم که خاطراتی ناگفته و دست اول را از این سردار شهید بیان نمود؛ خاطراتی از نبردهای شهید کاوه در جبهه غرب، دفاع مقدس و همچنین تاثیرات این شهید در میان نسل حقیقت جو و مبارز امروز ایران اسلامی به ویژه در جبهه مقاومت و در بین مدافعان حرم. خاطرات سردار صلاحی از شهید کاوه را می‌خوانید:

خاطراتی ناگفته از ستاره طلایی جبهه غرب در گفت وگو با سردار صلاحی

شهید محمود کاوه، الگوی مدافعان حرم

علی علیجانی

شهید کاوه؛ الگوی مدافعان حرم

نمی دانم خداوند رحمان چه مصلحتی می‌دید که روزگار را به نحوی سامان داد که بنده هم بتوانم در جنگ تحمیلی خدمت شهید کاوه به عنوان معاون ایشان باشم و هم بعد از ۳۰ سال در دفاع از حرم به عنوان فرمانده ابوعلی در تیپ عمار یاسر درسوریه توفیق خدمت داشته باشم.

حتما شما هم این ادعای نادرست را شنیده‌اید که جوانانی که در هشت سال دفاع مقدس تا آخرین نفس ایستادند تربیت یافتگان دوران طاغوت بودند و نظام اسلامی نتوانسته جوانانی مانند آنان را برای آینده کشور تربیت کند که مرد میدان جنگ باشند! اما مدافعان حرم و هزاران شهید عزیز ما در جبهه مقاومت، خط بطلانی بر این سم‌پاشی‌ها و فرافکنی‌ها کشیدند. این جوانان، پرورش یافته‌های مکتب جمهوری اسلامی بودند که علاوه‌بر آنکه در جبهه مقاومت در سوریه با شجاعت و درایت و پایمردی بی‌مانند خود رعشه بر دل دنیا انداختند، مایه رو سفیدی تمام جوانان کشور در بعد از انقلاب شدند.

مرحوم شهید ابوعلی شباهت بسیاری به سردار کاوه داشت. مثلا در قد و قامت این دو در یک حد بودند و حتی شاید از نظر وزن جسمانی هم یکسان بودند. همچنین از لحاظ روحی و اخلاقی این دو دلاور شهید بسیار به هم شباهت داشتند. از لحاظ نظم و التزام به رعایت قانون و از نظر برخورداری ازچهره‌ای خندان و متبسم نیز؛ هر دو همیشه لبخند به لب داشتند و گشاده‌رو و گشاده دست و کریم بودند. از لحاظ شیک بودن و پاکیزه پوشی نیز هر دو خیلی خوش لباس و خوش تیپ بوده و حتی در خط مقدم هم این را رعایت می‌کردند.از نظر تکنیک و تاکتیک در عملیات، از لحاظ موقعیت شناسی و ولایت مداری نیز همچنین. طوری که خاطرم هست در والفجر۹، زمانی که شهید کاوه وارد سنگر شد ننشسته و رفت بیرون؛ علت را جویا شدیم. گفت سنگری که عکس امام نداشته باشد ناقص است. ابو علی هم همیشه روی لباسش از سمت قلب، تصویر حضرت آقا را می‌گذاشت و زمانی که یکی از اهالی سوریه از او پرسید این عکس چیست که همیشه همراه توست گفت:این عکس نیست، باتری است که قلبم را بکار می‌اندازد.

از لحاظ مردم داری و رعایت حال نیروهای تحت امر و بسیاری موارد دیگر هم شهید ابوعلی بسیار شبیه به شهید کاوه بود.

اما نکته برجسته‌ای را که قصد دارم اینجا بازگو کنم این است که اکثر شهدای قدرتمند ما در جبهه مقاومت مانند ابو علی یا رضا سنجرانی(کرار) که در خطوط مقدم نبرد در سوریه حماسه‌های ماندگاری آفریدند به شخص بنده اذعان می‌کردند که کاملا از شهید محمود کاوه، این سردار بی‌بدیل، الگو و سرمشق می‌گیرند. یعنی وقتی اینها در جبهه‌های متعددی مانند لاذقیه، دیرالزور، حلب و... وارد عملیات می‌شدند کاملا به سبک و شیوه نبردهای شهید کاوه که در کردستان حماسه‌ها آفرید عملیات می‌کردند و اتفاقا تیپ عمار یاسر با همین شیوه همیشه پیروز بود و تمام خط‌ها را شکست.

این برای بنده مایه خوشحالی بود، چون خودم به عنوان فرمانده این تیپ در سوریه، ۳۰ سال پیش معاون شهید کاوه بودم و با این شیوه جنگیدن زندگی کردم. اما این جوانها هم پس از گذشت ۳۰ سال آمدند و عیناً راه و شیوه جنگیدن کاوه را در سوریه پیاده کردند و الحمدالله به موفقیت رسیدند. بنده نیز در زمان خدمت در تیپ عمار با همان شیوه‌هایی که از شهید کاوه آموخته بودم و برایم تجربه و یادگار مانده بود نیروها را هدایت می‌کردم که شکر خدا نتایج مطلوب حاصل آمد.

معاونت طرح و عملیات

اواخرخرداد سال ۶۳ بنده برای اولین مرتبه پا در لشکر ویژه شهدا گذاشتم، البته قبل از آن در جبهه جنوب بوده و در لشکرهای خراسان خدمت می‌کردم. پس از آنکه وارد لشکر ویژه شهدا شدم، سردار شهید محمود کاوه فرمانده لشکر، بنده را به عنوان مشاور فرماندهی در امور گردان‌ها و معاونت رزم ستاد لشکر گمارد. آن زمان آقای اعتدالیان رئیس‌ستاد و آقای منصوری هم قائم‌مقام لشکر شدند. بعد از مرحله اول عملیات قادر که به همراه شهید محراب مشرف به حج تمتع شدیم، وقتی برگشتم دیدم شهید کاوه ابلاغ پست معاونت طرح عملیات را برای بنده امضا کرده‌اند و گفتند شما را برای هدایت عملیات لشکر ویژه شهدا در نظر گرفته ام.

خدا شاهد است که گفتم من تازه به لشکر آمده ام و نیاز دارم با کار پارتیزانی بیشتر آشنا شوم و قبول نکردم اما شهید کاوه گفت:خیر من شما را برای طرح و عملیات مناسب می‌بینم و از این پس باید هدایت کار را به دست بگیرید و بعد هم گفتند از این پس لشکر ویژه شهدا نه تنها در کوهستان بلکه در جنوب و عمق خاک عراق عملیات می‌کند. برنامه‌ها و طرح‌های آینده بسیار گسترده‌تر از گذشته است و این طور شد که دستور ایشان را بر چشم گذاشتم و این در حالی بود که آن زمان تازه به لشکر ویژه وارد شده بودم اما از آنجا که هم بنده و هم بقیه، سردار شهید محمود کاوه را فرمانده‌ای حکیم و عالم در آوردگاه جنگ و مسلط به میدان جنگ می‌دانستیم دستورش را روی چشم گذاشته و قبول کردم.

نظر رهبر انقلاب درباره تیپ ویژه شهدا

سال ۶۳ پس از مراسم گرامیداشت شهید «قمی» جانشین دلاور شهید کاوه، آقا محمود طی ملاقاتی دسته جمعی ترتیب دیدار با مقام معظم رهبری را که آن زمان رئیس‌جمهور بودند داد.

پس از گزارشی که شهید کاوه از عملکرد تیپ خدمت حضرت آقا ارائه کرد، ایشان فرمودند، دیگر تیپ ویژه شهدا، تیپ ویژه کوهستان نیست، بلکه «تیپ ویژه ضرورت» است. بنابر این شما که الان در کردستان کارتان کم شده و الحمدالله ریشه ضد انقلاب را کنده‌اید اگر آمادگی دارید هماهنگ کنیم بروید جنوب و با عراق دست و پنجه نرم کنید، شهید کاوه پس از شنیدن فرمایش حضرت آقا فوق‌العاده خوشحال شد و ایشان هماهنگ کردند و در ابتدا چند نفر رفتیم و شرایط نبرد در جنوب و حضور در عملیات آبی خاکی را بررسی کردیم که بعدها نامش موسوم به «بدر»شد.

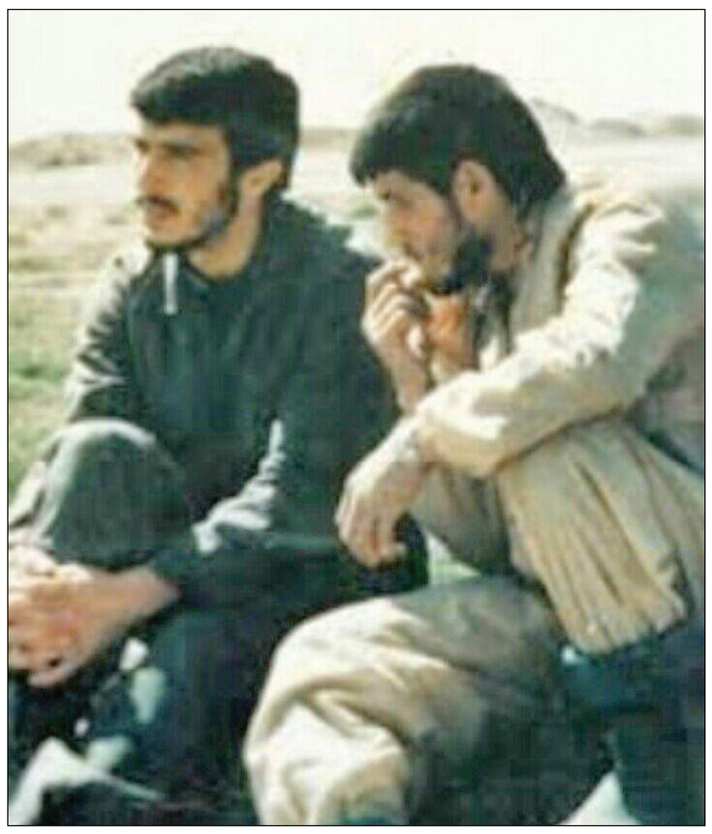

تشکیل تیپ حضرت قائم (عج)

یکی از یادگارهای سردار شهید محمود کاوه در تاریخ ایران و دفاع مقدس که متأسفانه تاکنون از آن نامی برده نشده و سعی در تحریف آن شده تشکیل تیپ حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) که بعدها بنام تیپ ۸۸انصار الرضا(ع) موسوم گشت، توسط ایشان و فرماندهی شهید محراب است.

جریان از این قراربود که در یک مقطع، بعثی‌ها تاکتیکشان را عوض کرده و رو به دفاع متحرک آوردند، و در لشکر ویژه شهدا قرار بر این شد که با تشکیل یک گردان یا یگان مستقل از دل لشکر ویژه در صورت لزوم به مقابله با آن تاکتیک بر خیزیم. لذا فرماندهی این گردان با توجه به لیاقت‌ها و توانمندی‌های بالا به شهید محراب واگذار شد و مقرش هم دورتر از پادگان شهید بروجردی بود که وقتی به سمت سه راه نقده می‌رفتیم به پادگان آنها می‌رسیدیم؛ پادگانی که هنوز هم پس از سالها کاربرد نظامی دارد و چندی پیش که بنده کاروان راهیان نور را به سمت قله ۲۵۱۹ و مقتل شهید کاوه می‌بردم دیدم هنوز هم این پادگان پا برجاست.

یگان قدرتمندی که در ابتدا نامش به گردان حضرت قائم موسوم گشت و بعدها به تیپ ۷۲قائم و سپس به تیپ انصار الرضا(ع) نامیده شده و از ابتدا هم فرمانده‌اش «شهید محراب» بود. با اینکه گردان بود اما با بقیه گردان‌ها تفاوت داشت. این یگان قدرتمند ، دسته آتش مستقلی داشت. یعنی خودش هر کجا می‌خواست عملیات می‌کرد، آفند و پدافندی مستقل داشت و از ادوات زرهی و توپخانه برخوردار بود. شهید کاوه طوری برنامه این یگان را چید که تیپ حضرت قائم هیچ نیازی به پشتیبانی یگانی دیگر نداشته باشد و شهید محراب با استفاده از این گردان خدمات و پیروزی‌های چشمگیری در مناطق عملیاتی مبارزه با عراق بالاخص در همین منطقه حاج عمران و ۲۵۱۹ بدست آورد.

ماجرای سیمرغ اهدایی

یکی از خاطرات ناب شهید محمودکاوه اهدای یک دستگاه خودروی سیمرغ به ایشان توسط مردم شهر گناباد و امام جمعه شهر، مرحوم آقای حکمت بود.رفاقتی ناگسستنی بین بنده و شهید کاوه و حاج آقای حکمت امام جمعه گناباد به وجود آمده بود. شاید علت آن را باید در این موضوع دانست که من و رزمندگان گناباد در لشکر ویژه شهدابودیم و آقای حکمت به همین دلیل بیشتر به لشکر ویژه توجه داشت،و با خصوصیات و حسن خلقی که از شهید کاوه دیده بود عاشق منش و اخلاق مردانه شهید کاوه شده بود و متقابلا سردار کاوه هم احترام خاصی به ایشان می‌گذاشت. هر زمان هم که به گناباد و روستای ما فخر آباد می‌آمد به ملاقات مرحوم حکمت می‌رفت.آقای حکمت در جریان بود که شهید کاوه نه منزل شخصی دارد و نه حتی خودرو درست و درمانی، و می‌دانست که او چیزی برای خود نمی‌خواهد و دنبال این مادیات نیست، لذا بر حسب همان خلوص و همت والایی که ازشهیدکاوه دیده بود با کمک خود و مردم شهر مبلغی جمع شده و از کارخانه یک خودرو سیمرغ صفر کیلومتر جهت اهدا به این قهرمان بلامنازع دفاع مقدس، خریداری گردید.

سپس به بنده گفتند، برادر کاوه را به یک شیوه‌ای به گناباد ببرم، که هم پیش از خطبه سخنرانی کند و هم خودرو مذکور به ایشان اهدا شود، و در حقیقت به قول امروزی‌ها سورپرایز شود، چرا که اگر می‌دانست قرار است به او خودرو اهدا شود نمی‌آمد.

در هر صورت ما آمدیم و آقای کاوه هم سخنرانی غرّایی در نماز جمعه کرد و همان‌جا آقای حکمت در حضور مردم شهر به شهید کاوه گفت: خودرویی از سوی مردم برای شما به عنوان هدیه تدارک دیده شده و به ایشان اهدا گردید، و بعد هم ناهار را در منزل آقای حکمت صرف کرده و دو نفری با سیمرغ صفر کیلومتر به سمت مشهد حرکت کردیم.

پس از آنکه شهید کاوه خودرو اهدایی مردم و امام جمعه گناباد را تحویل گرفت به همراه من به مشهد بازگشتیم و چند روزی هم آنجا کارها را سر و سامان داده و با همان سیمرغ به مقر لشکر ویژه شهدا در مهاباد آمدیم. در حالی که آقای حکمت به شهید تاکید کرده بود این خودرو جهت مصارف شخصی هست.

وقتی دیدم که شهید کاوه با این ماشین به لشکر آمده، خدمتش عرض کردم، برادر محمود این را مردم گناباد برای استفاده شخصی شما و خانواده و همسرتان به شما هدیه کردند چرا این را به لشکرآوردید که گفت:نخواستم از خودرو بیت‌المال استفاده کنم. کلیدش را بگیر و خودرو را در ساختمان طرح و عملیات خودت پارک کن تا آن‌زمان که برگردم مشهد.

عرض کردم آقا محمود نگرانم برخی دوستان زمان مرخصی رفتن و مسافرت، بیایند و از شما در خواست ماشین کنند و شما هم آن را امانت دهید و اینها هم خودرو را خراب و اسقاط کنند. فرمود، نه برو بزارش طرح و عملیات موقعی که خواستم برگردم می‌آیم ازت تحویل می‌گیرم و بعد هم خنده‌ای کرد و گفت: این ماشین غیر از من به کسی سواری نمیده! ما هم ماشین را بردیم پشت معاونت خودمون پارک کردیم.

این ماشین همین طور بود تا عملیات کربلای دو شد و شهید کاوه به شهادت رسید. و بعد از تشییع پیکر شهید کاوه بالاخره برای اولین بار هواپیماهای عراقی جرات کرده و آمدند منطقه و لشکر را بمباران کردند. در این حمله، ساختمان طرح و عملیات را زدند و ماشین سیمرغ اهدایی مردم گناباد به شهیدکاوه پس از شهادتش در این بمباران سوراخ سوراخ شده و نابود شد و به گفته خود شهید کاوه به غیر از خودش به کسی سواری نداد.

پوستر شهادت

یکی از بسیجی‌های پا کار و دلاور لشکر ویژه شهدا در جبهه، آقای حسین رضوانی معروف به حسین حزب‌الله بود که مغازه عکاسی در محله طلاب مشهد داشت و از بسیجی‌های کار درست و با صفا بود و با اینکه عکاس بود مرتب در جبهه رفت و آمد داشت و البته معاون گردان امام سجاد علیه‌السلام به فرماندهی آقای سهرابی هم بودند.

ایشان معروف شده بود به اینکه هر رزمنده‌ای که برود عکاسی حسین حزب‌الله عکس بندازد شهید شده و آن عکس می‌شود پوستر شهادتش!

شهید کاوه بعد از آنکه صورتش در عملیات والفجر۹، ترکش خورد و «شهید خالو» از رفیقان

دلاور و جنگاورش هم به شهادت رسید به مشهد آمده و یکبار که به اتفاق از محله طلاب رد می‌شدیم گفت: بیا برویم پیش حسین رضوانی عکس بگیریم، گفتم محمود ول کن چه عکسی بندازیم این بهش میگن حسین حزب‌الله هرکس پیش حسین رضوانی عکس بندازد معروفه که می‌گویند شهید می‌شود و آن عکس هم می‌شود پوستر شهادتش.

گفت:نه برویم، می‌خواهم راست و دروغ این حرف را در بیاورم!

بالاخره ما رفتیم و آقا محمود در عکاسی حسین رضوانی دو عکس انداخت و الحق چه عکس‌های زیبایی هم شد والان همان دو عکس سالهاست که پوستر شهادت شهید کاوه شده است.

آقای حسین رضوانی هم الان الحمدالله در قید هست و در مشهد مسجدی دارد و همچنان مومن و حزب‌اللهی و ولایتی و بی‌ادعا باقی مانده.

به یاد سردار شهید حسین املاکی

شیر مردی از سپاه پاسداران که تن دشمن بعثی را می‌لرزاند

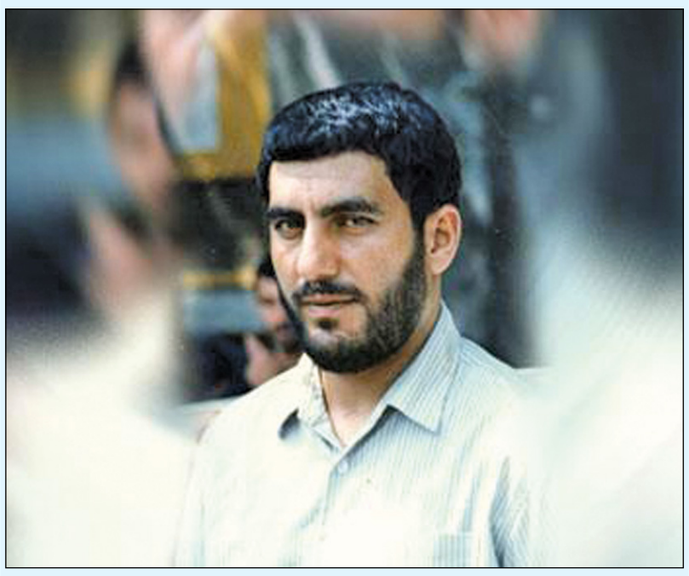

سردار حسین املاکی لاله‌ای است که درنهم فروردین ماه از روزهای زیبای بهار در دوران جنگ و درگیری ایران با دشمن بعثی در ارتفاعات بانی بنوک در دل این کوه روئید. شکفتنش با شهادت زیبایش در فصل بهار آن‌قدر باشکوه بوده که عطر دل انگیزش با برپایی مجلس یادبود هر ساله فضای استان گیلان را پرمی‌کند. شهید املاکی در شهر کومله به دنیا آمد. این شهر در شهرستان لنگرود بسیار زیبا و باصفاست. در بهار شکوفه‌های درختانش فضا را بسیار زیبا جلوه می‌دهد. ریختن شکوفه‌ها زیر پای درختان با نسیم بهاری دیدنی است.

شهید املاکی سال‌هاست مفقودالاثر است. تنها قبری به یادش در شهرش بنا شده تا عاشقان کویش از این طریق بهتر و ملموستر بتوانند با او ارتباط معنوی برقرار کنند. او دلش بهاری بود و بهار را برای پرواز انتخاب کرد. آن‌قدر خاطرات خوب و زیبا از خود در ذهن‌ها به یادگار گذاشت که هر صاحب دلی را به وجد می‌آورد. آشنا شدن با او دل آدم را زنده‌تر و شاداب‌تر می‌کند. چون وجودش پر از ایمان به پروردگارش بود.

عضو سپاه پاسداران انقلاب بود؛ هیبت خاصی داشت و شجاعتش بی‌نظیر بود. طوری که به گفته اطرافیانش اشرار از شنیدن نامش می‌ترسیدند. این ابهت و هیبت علوی تا آنجا بزرگش کرد که در جبهه‌های حق علیه باطل نیز حتی بعثی‌ها از او می‌ترسیدند؛ از اسرایی که دستگیر می‌کردند سراغش را می‌گرفتند که آیا خبری از او دارند؟

دلش به مانند لباسش خاکی بود. زمانی که به او پست فرماندهی دادند در جمع اعلام کرد مرا به عنوان فرمانده صدا نزنید! از کمک به دیگران دریغ نمی‌کرد. بدون اینکه خودش را معرفی کند به افرادی که نیاز به کمک داشتند کمک می‌کرد. بعدا می‌فهمیدند فردی که به آنها کمک کرده خود شهید املاکی بوده! این حس نوعدوستی و صمیمیت تا آنجا او را کشاند که حاضر شد از جانش بگذرد. ایثاری از این بالاتر؟! طوری که ماسک صورتش را داد به بسیجی همراهش! این ایثار مطمئنا از ایمان قلبی‌اش سرچشمه گرفت. آدم تا وقتی خالصانه برای خدا گام بردارد خداهم بزرگش می‌کند. از خاک به افلاک می‌رسد. به قول فرمایش مقام معظم رهبری «قهرمان» می‌شود. واقعا قهرمان شدن به راحتی به دست نمی‌آید. ولی اگر دلت پاک بود و فکرت خدایی، راحت می‌توانی قهرمان شوی. اصلا خدا زمینه‌های بزرگ شدنت را فراهم می‌کند. چون خودت استعدادش را داری و برایش گام برمی‌داری. یکی از رزمندگان می‌گوید پس از مفقود شدن شهید، مادرش بی‌تاب برگشتنش می‌شود. شبی در عالم خواب می‌بیند شهید آمده کنارش به مادرش می‌گوید من با امام حسین(ع) بودم ایشان به من فرمودند بیایم! مادر که متوجه این قضیه می‌شود دیگر هیچ‌وقت آرزو نمی‌کند او برگردد. به اصطلاح وقتی فهمید شهید در بهترین جایگاه قرارگرفته دلش آرام می‌گیرد. آری مردان خدا این طور حسینی می‌شوند. حسینی زندگی می‌کنند و حسینی می‌میرند و درنهایت همنشین امام حسین علیه‌السلام می‌شوند.

آمریکا سپاه را تروریست نامیده؛ اگر این پاسداران و سپاهیان که نمونه‌ای از عضوش را توصیف کردیم تروریست هستند پس بعد از مرگشان در کنار امام حسین چه کار می‌کنند؟ هنوز هم پاسدارانی داریم که شیرمردند مثل سردار سلیمانی‌ها و یا گمنامند. دشمن بخوبی فهمیده عناصر خالص در سپاه و بسیج فراوانند. به خاطر همین کل این مجموعه را هدف قرار داده. دشمن بزرگ بداند هرچه قدر ما را درتنگنا قرار دهد ما بیشتر رشد می‌کنیم. چنانکه رزمندگان ما در ۸ سال دفاع مقدس در تنگنا بودند. کشورهای مختلفی با ایران در جنگ بودند ولی به یاری خدا و کمک خاندان پیامبر، پیروز و سربلند شدند. خون غیرت، شجاعت و استکبارستیزی همان شیرمردان تا ابد در رگ‌های ایرانی باقی خواهد ماند. به امید ظهور بهترین پاسدار دین و درهم کوبنده دشمنان از سراسر گیتی .

دگرگونی تاریخ با آزادی خرمشهر

آرش فهیم

فتح خرمشهر نه یک واقعه نظامی، بلکه یک مفهوم تاریخی بزرگ است؛ کتاب تاریخ ایران مملو از صفحات سیاه و روشن است. اما برگ‌های سیاه، در یک قرن اخیر بیشتر بود؛ تاریخ معاصر ما با شکست و سقوط و عقب‌نشینی و از دست رفتن بخش‌های مختلف کشور و تسلیم شدن در برابر قدرت‌های بیگانه آغشته شده بود، با پیروزی انقلاب اسلامی جریان تاریخ در ایران مسیر متفاوتی را در پیش گرفت. از این به بعد بود که پیروزی، سربلندی، مقاومت و تاراندن مهاجمان و سرسختی برای حفظ حتی یک میلی‌متر از خاک کشور، تبدیل به رسم ایرانیان شد. برای نخستین‌بار درتاریخ معاصر، ایران وارد یک جنگ نابرابر و همه‌جانبه شد و اجازه نداد وجبی از خاک سرزمین‌مان اشغال شود. فتح خرمشهر، پایانی بود بر صدها سال به یغما رفتن خاک این سرزمین که به واسطه حماقت و خیانت پادشاهان بر تاریخ ما تحمیل شد. حتی رژیم استبدادی-استعماری پهلوی نیز بخش‌هایی از کشورمان را به بیگانگان بخشید؛ از جمله بحرین. این بار ملتی که با دم مسیحایی امام خمینی(ره) زنده شده بود، با تکیه بر توانمندی‌ها و ایمان خود، تاریخ را تغییر داد و به این ترتیب، سوم خرداد، روزی شد به وسعت همه تاریخ و خرمشهر، شهری شد به بزرگی یک ملت. به همین دلیل بود که فرمانده بزرگ این آزادسازی در سخنی تاریخی و تاریخ‌ساز فرمود: «فتح خرمشهر فتح خاک نیست، بلکه فتح ارزش‌های اسلامی است.»

کافی است تا بار دیگر وقایع و روزشمار جنگ را مرور کنیم و بر این حوادث تأمل بیشتری نمائیم تا این حقایق را بهتر درک کنیم. روزهایی که دشمنان ایران خواب‌های پلیدی می‌دیدند و در رویاهاشان ایران را در عرض چند روز تصرف می‌کردند. جلسه مطبوعاتی صدام با خبرنگاران در تاریخ (۱۰ نوامبر ۱۹۸۰ - ۱۹ آبان ۱۳۵۹) را فراموش نکرده‌ایم که گفت ادامه حرف‌هایم باشد چند روز دیگر در تهران! و بعد برای خرمشهر- یا به قول خودشان محمره- هم یک خط اتوبوس راه‌اندازی کرد تا مردم بروند و قدرتش در گرفتن یک شهر از ایران را ببینند! اما تنها ۵۷۵ روز گذشته بود که سربازان خدا همه این خواب‌ها را آشفته کردند.

واکنش رسانه‌های بیگانه نیز در نوع خودش قابل توجه بود؛ این رسانه‌ها که از ابتدا توانایی‌های رزمندگان اسلام را نادیده می‌گرفتند و آزادی خرمشهر را امری محال اعلام می‌کردند، پس از فتح خرمشهر دچار تناقض‌گویی شدند و از پیروزی ایران در جنگ سخن گفتند. به عنوان مثال، رادیو بی‌بی‌سی، پس از شکست نیروهای عراقی در خرمشهر گفت: همان‌طور که بدون شک اطلاع دارید، دیروز بندر خرمشهر پس از ۲۰ ماه دوباره به دست نیروهای ایران افتاد. بدین ترتیب، ایران هم اسماً و هم رسماً در جنگ کاملاً پیروز شده است.

واشنگتن پست نیز در این مورد نوشت: بازپس‌گیری بندر خرمشهر نمایانگر پیروزی تقریباً کامل ایران در این جنگ بوده است.

روزنامه گاردین انگلیس نوشت: سقوط خرمشهر یعنی سقوط آخرین و مهم‌ترین افتخار جنگی عراق که ایرانی‌ها با بازپس‌گیری آن این برگ برنده را که به وسیله آن عراق می‌کوشید ایران را پای میز مذاکره بکشاند از دست بغداد ربودند.

بنابراین آزادی خرمشهر تنها یک پیروزی ساده نبود بلکه این پیروزی آغازی بر شکست‌های پیاپی دشمن در جبهه‌های نبرد شد و در واقع آزادی خرمشهر پایان توهم دشمنانی بود که به شکست و اشغال خاک ایران و نابودی نظام نوپای جمهوری اسلامی دل بسته بودند.

و به این ترتیب فتح خرمشهر تبدیل شد به نقطه عطفی برای هشت سال دفاع مقدس و روزی مهم در کل تاریخ ایران. آنچنان که صدام پس از شکست در عملیات بیت‌المقدس و از دست دادن خرمشهر و به اسارت رفتن ۱۹ هزار سرباز ارتش بعث به صراحت گفت «من صدای شکستن استخوان‌های ارتش عراق را در خرمشهر شنیدم.» و نه تنها این حادثه استخوان‌های ارتش صدام را شکست که پشتوانه‌ای شد برای پیروزی‌های آینده ایران و شکست‌های دیگر استکبار. حتی امروز هم اگر ملت ایران در برابر انواع و اقسام فشارها ایستاده است و از عربده‌کشی‌های سلطه‌گران نمی‌هراسد، ریشه‌اش به همان فتح برمی‌گردد. این اشتباه است که آزادسازی خرمشهر صرفاً به عنوان یک واقعه تاریخی پنداشته شود، درحالی که این موضوع یک منبع الهام‌بخش و نوعی تجلی حقیقت درباره بزرگی یک ملت و فرهنگش است. با نگاهی عمیق‌تر می‌توان ایستادگی کشورمان در مقابل تندبادهای بعدی را هم متکی به همین فتح شناخت. اگر هم بخواهیم در آینده از سایر موانع پیش رو بگذریم، چاره‌ای نداریم جز اینکه به طور دائم به آن دوران مراجعه کنیم؛ هم امروز را به آن گذشته درخشان متصل کنیم و هم درخشش آن دوران را برای شرایط کنونی بازتعریف کنیم. به خصوص اینکه امروز نیز جبهه‌های مبارزه جدیدی در مقابل جامعه ما ایجاد شده و اکنون نیز درحال دفاع هستیم.

هنوز هم درباره خیلی از مسائل پشت پرده اشغال خرمشهر ناگفته‌های فراوانی است. درباره این موضوع مهم که چه کسانی این بخش از کشورمان را به حراج گذاشتند سخن چندانی گفته نمی‌شود. اتفاقا همان افراد، امروز هم در آن سوی مرزها درحال وطن‌فروشی هستند و هر شب در شبکه‌های تلویزیونی بیگانه حضور می‌یابند و درباره نبود حقوق بشر و آزادی و دمکراسی در ایران انتقاد می‌کنند! در مقابل این‌گونه افراد ، بزرگانی هم که آن روز از خود گذشتند تا خرمشهر برای ایران بماند، امروز نیز درحال مقاومت و نبرد دیگری هستند.

یک شهید، یک خاطره

مریم عرفانیان

به یادماندنی ترین سحری

هیچ‌وقت آن سحری روزهای آخر ماه رمضان را از یاد نمی‌برم.

همان سحری که خواب مانده بودیم و تنها ۱۰ دقیقه تا اذان فرصت داشتیم!

وقت کم بود، بابا محمدم چای و غذایم را در کاسه‌ای سرد می‌کرد و دستم می‌داد تا بخورم و بتوانم روزِ بعد روزه بگیرم.

***

آن سحری، به‌یادماندنی‌ترین سحری عمرم بود، چون فردایش بابا محمد بدون خوردن سحری روزه گرفت.

براساس خاطره‌ای از شهید محمدعلی امیری نیک
راوی: محبوبه امیری‌نیک، فرزند شهید

فانوس

دستی که به مادرش خدمت کند مقدس است

یک هفته بود مادرم در بیمارستان بستری بود. مصطفی به من سفارش کرد که «شما بالای سر مادرتان بمانید ولش نکنید، حتی شبها». و من هم این کار را کردم. مامان که خوب شد و آمدیم خانه، من دو روز دیگر هم پیش او ماندم، یادم هست روزی که مصطفی آمد دنبالم، قبل از این که ماشین را روشن کند دست مرا گرفت و بوسید، می‌بوسید و همان طور با گریه از من تشکر می کرد. من گفتم: «برای چی مصطفی؟» گفت: این دستی که این همه روزها به مادرش خدمت کرده برای من مقدس است و باید آن را بوسید.» گفتم: از من تشکر می کنید؟ خب این که من خدمت کردم مادر من بود، مادر شما نبود که این همه کارها می‌کنید.» گفت: «دستی که به مادرش خدمت می کند مقدس است و کسی که به مادرش خیر ندارد به هیچ کس خیر ندارد. من از شما ممنونم که با این همه محبت و عشق به مادرتان خدمت کردید.» هیچ وقت یادم نرفت که برای او این قدر ارزش بوده که من به مادر خودم خدمت کردم.

(راوی: همسر سردار شهید مصطفی چمران /س، بولتن)